

به نام او

یادداشت های من

دل شکسته

شکسته است

شکسته قاب کوچک

شکسته بال آرزو

شکسته این دل من است

ز روزگار ز آدما شکسته است

صدای من شکسته در سکوت من

سکوت من شکسته در درون من

درون من پر از صدای، بی صداست

زندگی به من آموخت که؛

عشق دوری بیش نیست،

فنده فریب است و

گریه جزء نیرنگ چیز دیگری نیست

و دوست داشتن خیانت است...

تکرار

روزها تکرار می شوند و من و تو

هنوز اسیر گفته ها و ناگفته ها هستیم و

باز تکرار می شوند و ما غافل و غافل تر از

روز بگذشته به انتظار فردا نشسته ایم و

درس نمی گیریم از آنچه که باید

و نمی دانیم چه می گویند و چگونه می گذرد (روزهایمان

هنوز، حتی فردا را هم نمی شناسیم

هنوز (روزمان را به شب می رسانیم و نمی دانیم که

در پس هر شب، روز دیگریست

و باز هم مانده ایم و نمی دانیم که

شاید (روزهایمان تمام شود و

این فردا باشد که چشم به راه ما نشسته باشد

گرچه سکوت کردی و رفتی، اما

بگو، بگو

چرا تمام شد همه چیز با این سکوت؟؟؟!

در این سکوت چه گفتی که آن را متی از

پشمانت هم نمی توان فهمید!!

بگو، بگو

چه شد؟! که مرا این گونه رها کردی

بگو چه کردم؟!

جرم چیست؟

که متی التماس پشمانم را هم ندیدی

در این سکوت چه بود!!

که زندگیم را نابود کرد

فواهم ماند

ساده‌ام، سادگی‌ام را بپذیر

مثل آب، پاک و زلال

مثل رود، در جریان

مثل برف، پاک و سپید

تو مثل کوه هستی

ممکن و پابرجا

مثل خورشید، روشن و بخشنده

مثل کوه فواهم شد

مثل تو، ممکن و پابرجا

مثل خورشید، مثل فاک

همچنان فواهم ماند

تا که روزی من آسمان فواهم شد

وسعتی ناپیدا

بخششی بی همتا

هوای کوچه دوباره دلگیر است

صدای گریه‌ی تو، هنوز در گوش است

تو و دوباره آمدن، چقدر دور است

من و دوباره پذیرفتن، چقدر شیرین است

نگاه من هنوز در امتداد مسیر رفتنت است

نگاه آفرت در خیال من و کوچه مانده است

هوا و فکر تو در پس خیال من جا مانده است

هنوز کوچه هم به انتظار قدم‌های تو مانده است

دست‌هایم خالیست

هوا سرده، من اینجا

کسی همراه من نیست

هوا سرده

دلم گرم کسی نیست

هوا سرده

من اینجا تنهای، تنهایم

هوا سرده

دستم تو دستات نیست،

خالیست

هوا سرده

فست‌ام از حرف‌های بیهوده

فست‌ام از زخم زندگان این روزها

فست‌ام از هر آنچه که نمی‌خواهم و هست

فست‌ام از هر آنچه که باید باشد و نیست

فست‌ام از این همه نیامدن

فست‌ام از این همه تکرار نادرست

فست‌ام از تکرار، تکراری

فست‌ام از اشک‌های جا خوش کرده

فست‌ام از این همه دل فست‌گی

یاد

تو که رفته‌ای

اما

خیال و یاد تو

در ذهن من مانده

اما نمی دانم چرا

دل من می گیرد

هنوز به یاد تو می گرید

گناه از من بود و

دل من چه بی گناه اسیر دلت شد

تو رفتی و صدای دل من را نشنیدی

وقت رفتن چشمانت را بسته بودی

تو اشک‌هایم را ندیدی و

مرف‌هایم را نشنیدی

فدا کند برود از دل یادت

صدایم کن

صدایم کن

صدای تو هنوز در فاطم من مانده

هنوز تو را از یاد نبرده‌ام

متی اگر چشم‌های سیاهت را فراموش کنم،

که نمی‌کنم

آن صدای دلنشینی را هرگز

نمی‌دانم باور می‌کنی یا نه؟!

اما این تمام حقیقت است

می‌دانی دوست داشتن تو آسان نبود

و من سختی دوست داشتن را هم

دوست داشتم

من تو را با تمام نبودن‌هایت دوست داشتم

پس صدایم کن

و نگذار که من از نبودنت، ندیدنت

پریشان شوم

صدایم کن

تا من با خیالی آرام و آسوده

قدم بر دارم

بگذار در کوچه، پس کوچه‌های خیالم

هر آنچه می‌خواهم باشد

نه آنچه که هست

می‌دانی دوست داشتن تو مرا از خودم دور کرد

فراموش کردم که هستم

نفس می‌کشم

که زنده‌ام

پس صدایم کن و

نگذار که همه چیز را فراموش کنم

متی زندگی را

زندگی

زندگی را دوست دارم

آسمان، خاک و زمین را دوست دارم

ابریها، بادهای سهمگینت ،

سفتی و دردهایت را دوست دارم

مردهام اما

گردش روزهایت، مردن و نو شدن برگهایت

را دوست دارم

خالیام اما

همه چیز را دوست دارم

یادداشت آخر

این تنها بخش کوچکی از دل نوشته‌های تنهای‌ام است، که برای تو باز گو کرده‌ام و تو چه صبورانه پای مرف‌هایم نشست‌ای و هیچ نمی‌گویی.

نمی‌دانم آنچه که می‌خوانید در قالب شعر و ادبیات گنجانده می‌شود یا نه.

اما هر بخش می‌تواند دلتنگی تو باشد و امید دارم که این مجموعه کوچک را دوست داشته باشید.

با سپاس فراوان

سما گلستان